



زوال تمدن اسلامی نتیجه مقابله با عقل بود/ حمایت حکومتها با عقل ستیزی

یک عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی با بیان اینکه شاهد مقابله جدی با عقل توسط اهل حدیث به معنای عام و اشاعره به معنای خاص در دوره اول و نیمی از دوره اشاعره هستیم، گفت: اتفاقاً زمانی که مقابله با عقل آغاز شد به تدریج تمدن اسلامی رو به زوال رفت.

یک عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی با بیان اینکه شاهد مقابله جدی با عقل توسط اهل حدیث به معنای عام و اشاعره به معنای خاص در دوره اول و نیمی از دوره اشاعره هستیم، گفت: اتفاقاً زمانی که مقابله با عقل آغاز شد به تدریج تمدن اسلامی رو به زوال رفت.

به گزارش خبرنگار مهر، در تاریخ اسلام گروه‌هایی از متکلمان و اهل حدیث را می‌توان یافت که از جمع بین ایمان و عقلانیت ناتوان بوده‌اند. پیدایش این گروه‌ها مانند پیدایش بسیاری از فرقه‌ها معلول عللی سیاسی - اجتماعی و به طور عام علل برون دینی است که در جای دیگر باید مورد بحث قرار بگیرد. در گفت و گو با دکتر قاسم پورحسن، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی به بررسی جریانهای عقل ستیز در جهان اسلام و مبانی اندیشه آنها پرداختیم که اکنون از نظر شما می‌گذرد.

***جریانان عقل ستیز در تاریخ اسلام چه جریاناتی بودند؟**

اگر کسی به درستی جریان فکری دنیای اسلام را بررسی کند، نیرومندترین جریان را جریان عقلی می‌یابد که هم به شکوفایی تمدن اسلامی انجامید و هم در گسترش تفکر صحیح دینی نقش بنیادینی داشت. همواره در مقابل این جریان، جریانی که نه ارزشی برای عقل قائل بود و نه درک درستی از جایگاه عقل براساس آموزه های دینی داشت، شکل گرفته بود و وجود داشت. معتقدم از همان دوره نخستین، «؛مرجئه» یکی از مهمترین جریانهایی بود که مخالفت با عقل و اندیشه بشری را آغاز کرد که حکام بنی امیه به شدت از این دیدگاه دفاع می کردند.

مرجئه به تمام معنا نخستین جریانی است که ستیز با عقل و اندیشه بشری را در دنیای اسلام آغاز کرد و هیچ یک از اندیشمندان مهم از این جریان نه حمایت کردند و نه عقیده آنها را پذیرفتند، ولی متأسفانه مرجئه در شکل‌های مختلفی ظهور کرد که می توان گفت جریان اهل حدیث در 200 ساله نخست که جریان باور مذهب اهل سنت هم شد، به یک جریان غالبی درآمد که آنچنان که أبوالحسنی اشعری می نویسد: «؛این نوعی تفریط گرایی بنیادینی بود که علیه جایگاه عقل صورت گرفت.» اشاعره در دوره اول تنها تلاششان این بود که به نوعی از جریان اهل حدیث و سنت بکاهند و از طرف دیگر با عقلگرایی معتزله مقابله بکنند؛ گرچه بعدها اشاعره تبدیل به جریانی که به نظرم مخالفت جدی در دوره اول با عقل شد، همراه گردید.

بنابراین نمی توانیم تاریخی را در دوره اسلامی مشاهده کنیم که جریانهایی عقل ستیز وجود نداشته باشند. گاهی این جریانهایی عقل ستیز از پشتوانه و حمایت حکومت برخوردار بودند، به خصوص حکومت بنی امیه و در دوره بعد. این جریانهایی عقل ستیز به خصوص پس از متوکل که به نوعی مقابله با عقلگرایی امامیه و معتزله بود، (یعنی در واقع از سال 230 به بعد) در قالب دیگری ظهور پیدا کرد.

بنابراین می توان گفت شاهد مقابله جدی با عقل توسط اهل حدیث به معنای عام و اشاعره به معنای خاص در دوره اول و نیمی از دوره اشاعره هستیم و اتفاقاً زمانی که مقابله با عقل آغاز شد به تدریج تمدن اسلامی رو به زوال رفت. بخواهیم و نخواهیم از رأس سده ششم که مخالفت با عقل که ابتدا از سوی ابن حزم و سپس از سوی غزالی پی گرفته شد، بنیانهایی عقلی و نیرومند تمدن اسلامی که عقل بود به آهستگی از دست رفت و انحطاط شکل گرفت.

***این جریانهها چگونه رشد پیدا کرد و گسترش یافت؟**

متأسفانه در دنیای اسلام فهم نادرستی که از آموزه های دینی صورت گرفت و عمدتاً هم از سوی کسانی که قشری مسلک بودند، یعنی افرادی که فهم بسیار سطحی از دین داشتند، هم در عباداتشان و هم در مناسبات اجتماعی، از عقل بسیار هراسان بودند و نه تنها ارزشی برای عقل قائل نبودند، بلکه توجه درستی هم به آیاتی که درباره اندیشه ورزی انسانها وجود داشت، نداشتند تا چه برسد به جمله معروف امیرالمؤمنین(ع) در خطبه اول نهج البلاغه که فرمودند: «؛پیامبران برانگیخته شدند تا عقلهای انسانها را بشورانند.»

این جریان سبب شد که بعدها به تدریج در دوره زوال، هر تلاشی که متفکران عقلگرایی تمدن اسلامی انجام دادند، مقابله های نیرومند صورت گیرد تا زمان ابن تیمیه که داستان مقابل عقل و نقل در او شدت گرفت و متأسفانه از آن زمان به بعد ما شاهد گسترش جدی

مخالفت با عقل در تمدن اسلامی هستیم؛ در حالی که اصالت تمدن اسلامی براساس تدبیر، عقل و عقلانیت است. در دوره حاضر به خصوص از دوره اخباری گری این مسأله شدت پیدا کرد و چهره های مختلفی به خود گرفت.

*ویژگی های مشترک این جریانه ها چه بوده است؟

همه این جریانه ها در یک امر مشترک هستند و آن، عاجز بودن از فهم درست عقل است. آنها تصور می کنند که عقل جای دین را می گیرد و یا تنگ می کند و یا عقل ذاتاً مخالفت با باورهای دینی دارد در حالی که معنای درست این است که اگر باورهای دینی دارای پشتوانه عقلانی نباشند، هیچ پشتوانه دیگری پیدا نمی کنند. به همین خاطر از درک مسأله بسیار ساده عقل منبعی و مصباحی عاجز ماندند و تصور می کنند همه کسانی که به عقل اعتبار می دهند، فکر می کنند عقلشان می تواند منشأ تدوین احکام دینی شود، در حالی که هیچ یک از متفکران ما عقل را در جایگاه منبعی قرار ندادند.

ملاصدرا در دو اثر مهم «؛اسرارالآیات» و «؛مفاتیح الغیب»، چهار جریانی که در دنیای اسلام شکل گرفت را بررسی می کند. علامه طباطبایی هم در مقدمه پانزده صفحه ای المیزان به نوعی این مسأله را تکرار و عنوان می کند که اهل حدیث و مخالفان عقل چه کسانی هستند و شیوه درست تفسیر آیات قرآن چیست. آنها چند نکته بیان می کنند که دوباره تأکید می کنم ناشی از فهم نادرستشان از آیات و آموزه های وحیانی است: نکته اول این است که کلام خداوند، فقط و فقط در ظواهر حجت است. کسی منکر حجت کلام خداوند در ظاهر نیست، وقتی ملاصدرا هم از ابن عربی نقل می کند، می گوید: «؛این جنس از تفسیر، خروج از الفاظ است.»، لذا ملاصدرا و فیلسوفان دیگر و از جمله علامه طباطبایی، حجیت تام به الفاظ می دهند، اما این پله و مرحله اول تفسیر است. آنها معتقدند مرحله اول و دوم، معانی باطنی و بطون بودن هیچ معنایی ندارد. این دیدگاه، دیدگاه غالب حنابله در دنیای اسلام است.

*پس آنها در تفسیر آیات مختلف که نیازمند تأویل است، چه پاسخی می دهند؟

«؛زمانی که یک حنبلی با یک متفکر امامی مواجه می شود و به او انتقاد می کند که چرا شما عقل را در تفسیر قرآن به کار می گیرید؟! او پاسخ می دهد: وقتی خداوند جسمانی نیست مگر امکان دارد صفات در ظاهر جسمانی به او نسبت داده شود، باید تأویل شود. او می گوید: این تأویل یعنی کج فهمی آیات. وقتی از او می پرسد: آیا هیچ آیه ای نباید تأویل شود؟ می گوید: نه! عنوان می کند پس اینکه خداوند می فرماید: «؛هر کس در این دنیا نابینا باشد، در آن دنیای نابیناتر است.» آیا شما معتقد هستید هر کسی که در این دنیا کور بمیرد، در آن دنیا هم کور خواهد بود؟ از باب اتفاق این فرد حنبلی نابینا بود، بلافاصله مقاومت نشان می دهد و می گوید: نه! مراد از نابینا بودن این نیست!»

وقتی که درک درستی به کار گرفته شود، فهمیده می شود که تفسیر صرف ظاهر از بسیاری از آیات که درباره اوصاف الهی است سبب می شود که خداوند را مادی بدانیم. «؛وَجُوهٌ یُّومِذِّ تَاضِرَةٌ* إِلَى رِبِّهَا نَاطِرَةٌ: آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است.* و به پروردگارش می نگرند.» (آیه 22 سوره قیامت) چگونه می شود ما مسأله رؤیت جسمانی خداوند را بپذیریم. متأسفانه کسانی که در دوره جدید، عقل را از هر نوع فهمی کنار گذاشتند، وقتی این مسأله از آنها پرسیده می شود. می گویند: آیات قرآن است، خداوند می توانست عبارت دیگری را بگوید. جالب است «؛امام الحرمین» این حرف را می زند، غزالی در دوره بعد می گوید: مراد از رؤیت اگر رؤیت جسمانی باشد، لازمه اش این است که خداوند دارای مکانی باشد. وقتی خداوند دارای مکانی باشد، دیگر خداوند نیست. پس باید این را تفسیر کرد به اینکه مراد رؤیت، لقاء روحانی و معنوی است. یا «؛اینکه خداوند با فرشتگان در صف واحدی از آسمان فرود می آید»، که ابن تیمیه همین گونه معنا می کند، وقتی نگاه می کنیم، می بینیم تفسیر این گونه از آیات کاملاً دچار تناقض خواهد شد. امکان ندارد متفکر مسلمانی خداوند را غیرجسمانی بداند، اما آیات راجع به خداوند را جسمانی فهم کند.

*به طور کلی اشتباهات عقل ستیزان را در چه می دانید؟

عقل ستیزان از دو مسأله اساسی غفلت می کنند: مسأله اول این است که به هیچ وجه دخالت عقل در فهم آیاتی که سبب تشبیه خداوند می شود و باید او را منزّه بدانیم. تنها عقل است که می تواند چنین تفسیری را انجام دهد. این نه تنها خروج از آیات نیست، بلکه فربه کردن معنای درست آیات است. نکته دوم اینکه اگر کسانی که عقل را جدا از فهم آیات می دانند، باید بپذیرند که خداوند جسمانی را می پذیرد، یعنی چه اخباریون، چه تفکیکیها و چه دیگران هیچ تفاوتی با کسانی که تثلیث و تجسد را در مسیحیت می پذیرند نخواهند داشت. فهم آنها باید با تجسد به معنای جسمانیت بودن خداوند یا حلول در جسمانیت، مقرون شود. بنابراین لزوماً تفسیر و دخالت دادن عقل به معنای انحراف از آیات نخواهد بود، بلکه به معنای فهم صحیح آیات است.

اتفاقاً زمانی که آیه شرک نازل شد، مسلمانان به پیامبر(ص) عرض کردند: طبیعتاً هر انسانی دچار ظلم می شود، چگونه ممکن است اگر هر یک از ما دچار ظلمی شویم، از ایمان خارج باشیم؟ پیامبر(ص) فرمودند: مراد از آیه این نیست که هر کس دچار ظلم شخصی یا نسبت به دیگران شود، بلکه «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» مراد از ظلم در اینجا شرک است، نه ظلم فردی و شخصی و یا اجتماعی؛ چرا پیامبر(ص) دست به چنین تفسیری براساس ارجاع بینامتنی زد، برای اینکه بدون آن فهمیده نمی شود.

متأسفانه کسانی که عقل را کنار می زنند، نمی توانند به فهمی حتی براساس ارجاع به آیات دیگر که به قول علامه طباطبایی یگانه راه تفسیر آیات است، دست یابند. چه مرجعی می تواند این جنس از تفسیر را بفهمد؟ آیا غیر از عقل است. چه منبعی می تواند درستی وحی را بفهمد؟ آیا غیر از عقل است. بنابراین کج فهمی این گروه ناشی از این است که نمی توانند مُدرک بودن عقل را از غیر مُدرک بودن تشخیص دهند. خیال می کنند وقتی گفته می شود عقل کاشف است، یعنی عقل ایجادکننده است در صورتی که وجه معرفتی عقل را نمی توان انکار کرد. به هر حال این نکته بسیار مهمی است که ما وجه معرفتی و وجه انشائی عقل تفکیک می کنیم.